



همچنانی که در باب مسائل اقتصادی و بازرگانی، اگر کشوری وارداتش بیشتر از صادراتش باشد، ترازش منفی می‌شود و احساس غبن می‌کند، در زمینه علم هم باید همین جور باشد. علم را وارد کنید، عیبی ندارد؛ اما حداقل به همان اندازه که وارد می‌کنید – یا بیشتر – صادر کنید. باید جریان دو طرفه باشد، والا اگر شما دائماً ریزه‌خوار خوان علم دیگران باشید، این پیشرفت نیست. علم را بگیرید، طلب کنید، از دیگران فرابگیرید؛ اما شما هم تولید کنید و به دیگران بدهید. مواظب باشید تراز بازرگانی شما در این جا هم منفی نباشد. متأسفانه در این یکی دو قرن شکوفایی علم در دنیا، تراز ما تراز منفی بوده. از اول انقلاب کارهای خوبی شده؛ اما این کارها بایستی

با سرعت و شدت هر چه بیشتر ادامه پیدا کند. البته منظورم فقط هم علوم طبیعی نیست؛ اهمیت علوم انسانی کمتر از آن نیست: جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه، نظریه‌های جامعه‌شناسی غرب، مثل قرآن برای بعضی‌ها معتبر است؛ از قرآن هم معتبر تر! فالان جامعه‌شناس این جوری گفته؛ این دیگر بر رویر گرد ندارد چرا؟! بنشینید فکر کنید؛ نظریه‌پردازی کنید؛ از موجودی این دانش‌ها در دنیا استفاده کنیم؛ بر آن چیزی بیفزاییم و نقاط غلط آن را بر مـسلا کنیم. این از جمله کارهایی است که جزو الزامات حتمی پیشرفت است. من دیگر می‌خواهم بحث را تمام بکنم. یکی دیگر از الزامات هم مسئله مبارزه است؛ مبارزه، اگر می‌خواهید پیشرفت کنید باید

نباید در علم ریزه‌خوار دیگران بود!

تناقض و تعارض درونی در «صراط‌های مستقیم» نوشته عبدالکریم سروش^(۳)

تعارضات روشنفکرانه میان مبانی صراط‌های مستقیم



این نوشتار در ادامه دو مقاله گذشته، در پی آن است که با تفحص در کتاب «صراط‌های

مستقیم» آقای سروش، به تعارضات درونی موجود در این اثر ناآل شود. نگارنده، تعارضات درونی موجود در صراط‌های مستقیم را به چهار قسمت تقسیم‌بندی می‌کند. نخست: تعارضاتی که به‌نحونفس‌الامری دامان نظریه به «پلورالیسم دینی» را گرفته‌اند. دوم: تعارضاتی که با تأمل در مبانی پارادای از پراهمین صراط‌های مستقیم، با مبانی بعضی پراهمین دیگر به‌دست می‌آیند. سوم: تعارضی که میان مقام نظر و عمل جناب آقای سروش درباره پلورالیسم دینی دیده می‌شود. و چهارم: تعارض با تناقض‌هایی که میان بعضی پراهمین این اثر، با دیگر نوشته‌های آقای سروش وجود دارد. در دو شماره گذشته، به بخش نخست و قسمتی از بخش دوم این تعارضات پرداختیم و در این شماره به ادامه تعارضات بخش دوم و نیز بخش سوم می‌پردازیم.

■ تعارض درونی ششم

تعارض میان برهان چهارم با بخشی از برهان دوم توضیح کوتاه اینکه، آقای سروش در برهان چهارم خود نسبت میان ادیان را تبیین می‌داند و از قیاس ناپذیری میان این ادیان سخن می‌گوید، اما در برهانی دیگر از همین تکیه به مقایسه و تطبیق برخی آموزه‌های ادیان مختلف با یکدیگر پرداخته و قائل به وجود اشتراکات میان این ادیان می‌شوند.

آقای سروش در سطور پایانی برهان چهارم بر قیاس ناپذیری ادیان تکیه کرده و از آن به پلورالیسم دینی احتجاج می‌کند. چنان که می‌گویند: «پلورالیسم مثبت معنا و ریشه دیگر هم دارد و آن اینکه بدیل‌ها و رقیب‌های موجود... هر کدام از ویژگی‌های قیاس ناپذیر با دیگری بر خوردار است. مثل جواب‌های کثیر و صحیح و ادغام ناپذیر به سؤال واحد. تجربه‌ها چون انواع و طبایع، واقعاً کنیزند یعنی تباین ذاتی دارند، همچنین است تفاسیر متون و غیره...»^(۱)

اما امتساک به «قیاس ناپذیری» و تأکید بر «تباین ذاتی» تجربه‌ها و تفاسیر دینی برای اثبات پلورالیسم دینی ناصواب است، چرا که روشن است میان تجربه‌های ادیان و تفاسیر گوناگون مذاهب، نقاط اشتراکی هست. حال آنکه قیاس ناپذیری و تباین ذاتی، به معنای عدم وجود هیچ نقطه مشترک واحدی بین ادیان است.

به رغم ناصوابی این مدعای آقای سروش باید گفت این موضع در تعارض و تناقض با بخش دیگری از متن کتاب صراط‌های مستقیم است: «در متون تعلیمی و وحیانی هر یک از این سه دین جملاتی می‌توان یافت بدین مضمون که: هر چه بر نفس خویش نیستی، نیز بر نفس دیگری میسند.»^(۲)

بنابر این آقای سروش در جایی به تباین ذاتی ادیان قائلند و در جایی دیگر از اشتراکات و تطبیق آموزه‌های ادیان با یکدیگر سخن می‌گویند، روشن است که در اینجا تعارضی درونی میان این عقاید آقای سروش مشاهده می‌شود، مگر

اینکه مراد آقای سروش از واژه‌های «قیاس ناپذیری» و «تباین ذاتی» چیزی غیر از آن چیزی باشد که تا کنون در کتب فلسفی آمده‌است.

■ تعارض درونی هفتم

تعارض میان برهان‌های دهم و دوم

با مقداری تأمل در مفروضات و مبانی برهان دهم و برهان دوم می‌توان گفت که میان مبانی این دو برهان تعارضی مضم نهفته است.

آقای سروش در برهان دهم (پلورالیسم علی) می‌گویند: «نارند محققانی که از تحسین و تنقیح و تقلید و تمتع از راه دین آزاد باشند و به آداب و عادات فکری و عملی شهر و دهر خود بی‌التفاتی کنند و از سر حریت راستین و به حکم حکمت به‌اندیشه‌ای سر فرود آورند... اگر یقین و سکیکنه‌ای هست نزد ایشان است و بس. باقی همه تجزم و تعصب و سختگیری و خام اندیشی و بی‌مرونی و بی‌مداری است. باری حکم متوسطان همان است که بیشتر اسیر زنجیر علندت تا دلایل و جهان را متوسطان پر کرده‌اند. بر ایشان سنت و تقلید و سابقه و محیط و معیشت و خشم و شهوت بیشتر فرمان می‌راند تا دلایل و برهانه و برهان و حجت، و بیشتر محکوم جبرند تا اختیار و بیشتر معذورند تا مسئول.

و در اینان جزم راسخ تر است تا یقین...»^(۳)

از سوی دیگر آقای سروش در برهان دوم خود (تجربه‌واحد دینداران ادیان) تعریف بسیار مفصلی، مرتبه نازله در و مرتبه می‌کنند، به طوری که شامل همه انسان‌ها می‌شود و از دین‌روایی و شنیدن بویی شروع می‌شود تا احساس حضور روحانی کسی و اتحاد با چیزی...^(۴) و کمی بعد می‌گویند: «وخی دوزمراتب است: مرتبه نازله در و مرتبه عالی؛ گاه‌همراه با عصمت است، گاه‌همراه با عصمت نیست.

باری از وحی به زنبور داریم تا وحی به آدمی اعم از عارفان و پیامبران و شاعران. اینها همه تجربه دینی‌اند.»^(۵) و «ما هر کدام‌تی‌هایی هستیم نشسته بر لبان حقیقت و حقیقت، داستان خود را از زبان ما می‌سراید... همچنین است قصه موسی و شبان که در حقیقت بر خورد یک متکلم است با عالمی واجد تجربه‌های خام و تفصیر نشده مذهبی...»^(۶)

با مقداری تأمل بر مبانی این دو برهان می‌توان گفت که این دو از مفروضات و مبانی متعارض حکایت دارند. آقای سروش در برهان دهم، علت لزوم پذیرش پلورالیسم دینی را تقلیدی بودن و تحقیقی نبودن دینداری عوام در همه ادیان معرفی می‌کند و می‌گوید به جهت همین است که نزد عموم مردم و عوام بیشتر تعصب و تجزم حاکم است، تا عقل و نردایشان بیشتر جزم حاکم است تا یقین و باور غیرین و سکیکنه‌ای هست نزد اهل تحقیق است، نه عوام.

از سوی دیگر آقای سروش در برهان دوم، جوهر دینداری را تجربه دینی شمرده و در آنجا چنان مفهوم موسی از تجربه دینی به دست می‌دهند که شامل همه انسان‌ها می‌شود. تجربه‌ای دینی که چیزی از وحی کم ندارد مگر

در مراتب و قابل حصول و وصول برای همگی است. از وحی به زنبور گرفته تا وحی به عارفان و پیامبران و شاعران، و نیز وحی به شبان. در اینجا اصالت به تجربه دینی داده شده و

بی‌شک یکی از اصلی‌ترین پیامدها و نیز انگیزه‌های طرح نظریه به «پلورالیسم دینی»، همزیستی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان، مذاهب و فرهنگ‌های مختلف و احترام متقابل آنها به یکدیگر است. امری که آقای سروش نیز بر آن یعنی افزایش مدارای اجتماعی و احترام و فروتنی متقابل تأکید می‌کند. اما تعارض در اینجا جاست که خود آقای سروش در چندین بخش از مقاله اصلی کتاب – که طبعاً یک مقاله فلسفی است – این امر را رعایت نکرده و به پاره‌ای از متد بنیان با مخالفان خود با زبانی بسیار تند تاخته و بعضاً تعابیر ناروایی را به ایشان نسبت داده‌اند

سروش نیز در «صراط‌های مستقیم» بر همین امر یعنی افزایش مدارای اجتماعی و احترام و فروتنی متقابل تأکید می‌کند: «چنین مستطان و مجبوران و مقلدان و بنفدیان و زندانیانی (که ما باشیم) چه جای آن دارد که به یکدیگر فخر و بفرشیم و بر یکدیگر لعن بفرستیم؟ فروتنی و همدردی و رحمت ما را سزاوارتر است تا تکبر و دشمنی و خشونت. باز هم به همنشینی متواضعانه و مداری خردمندانه می‌رسیم و گره‌از جبین گشودن و رضا به داده دادن و...»^(۷)

اما تعارض در اینجا جاست که خود آقای سروش در چندین بخش از مقاله اصلی کتاب – که طبعاً یک مقاله فلسفی است – این امر را رعایت نکرده و به پاره‌ای از متد بنیان با مخالفان خود با زبانی بسیار تند تاخته و بعضاً تعابیر ناروایی را به ایشان نسبت داده‌اند. در اینجا به ذکر چند نمونه که کمتر از ۱۰ صفحه آمده‌اند اشاره می‌کنیم: «داعیه‌داران و لاف‌زنان و خودبستندان و پندار پرورانی که دماغی سرشار از نخوتی ستبر دارند، قدرت و لیاقت دهم، هیر نیستن با دیگران را ندارند و در تنهایی عجب‌البد خود مرارت محرومیت از محبت را تجربه می‌کنند.»^(۸)

«و پای چوبین استدلال، فتح قله‌ای را بسپ نمی‌شود، اما نفس تنوع را بر کرسی می‌نشاند و ظن عقلانی و عقیدتی را ارج می‌نهد و به موقع قبول می‌رساند و از خشک دماغی‌های کوتاه‌استینان و درازدستان و پوست فروشان و خردستیزان می‌کاهد.»^(۹)

«شک نیاوردگان کرده یقین و کثرت ندیدگان وحدت گزین بی‌تعلل‌ترین و تحمل ناپذیرترین جانوران روی زمین...»^(۱۰)

البته اینها تنها برخی نسبیت‌هایی است که آقای سروش به مخالفین خود می‌دهد. متأسفانه بسیار پیش آمده که ایشان نسبیت‌هایی ناروا و نامناسب را در دیگر نوشته‌جات خود اعم از فلسفی، فرهنگی و سیاسی به مخالفین خویش نسبت دهند. نسبیت‌هایی که بی‌شک زمینه‌ساز افزایش مدارا و احترام اجتماعی نیستند و در جهتی عکس آن عمل می‌کنند. لازم به توضیح نیست که این تعابیر، شایسته یک بحث علمی نیست.



تا به اینجا به هشت تعارض درونی موجود در «صراط‌های مستقیم» پرداختیم. به امید حق تعالی در شماره آتی به بیان ۲ تعارض دیگر نیز خواهیم پرداخت...
پی‌نوشت‌ها:

- عبدالکریم سروش، صراط‌های مستقیم، ص ۲۸- ۲۹
- همان، ۲۰
- همان، ۴۵- ۴۶
- همان، ۷۰
- همان، ۱۱
- همان، ۱۶
- همان، ۴۶- ۴۷
- همان، ۴۰- ۴۱
- همان، ۴۸- ۴۹
- همان، ۴۹



بیانات رهبر فرزانه انقلاب

در دیدار دانشگاهیان کردستان. ۱۳۸۸/۰۲/۲۷

فلسفتنا

رابطه علم و دین در اندیشه علامه مصباح یزدی^(۵)

نقد نظریات قائل به تباین میان علم و دین^(۳)



برخی برای از بین بردن زمینه کشمکش میان دین و علم سعی کرده‌اند تا میان این دو، تقسیم‌کاری پدید آورند و مرزی را ترسیم کنند تا حوزه وظایف و اختیارات هر یک از آنها مشخص گردد و از تداخل و تعارض میان این دو جلوگیری شود. طبیعی است که اگر این تقسیم‌کار پذیرفته شود، در صورت مشاهده تداخل، این موارد از قبیل دخالت در قلمرو دیگری و تجاوز به مرزهای تعیین شده خواهد بود. مرز میان علم و دین به شکل‌های مختلفی ترسیم شده است که در تاریخ تفکرات و نظریات مربوط به ویژه نظریات کلام و فلسفه جدید به تفصیل به آنها پرداخته شده. در شماره گذشته به بررسی دو نظریه در این باب پرداختیم. در این شماره به بررسی نظریه سوم در این باره می‌پردازیم. بحث حاضر خلاصه شده از کتاب نسبت علم و دین اثر علامه مصباح یزدی می‌باشد.

■ نظریه سوم در باب تباین علم و دین

عده‌ای از روشنفکران داخلی به تقلید از برخی فیلسوفان دین مسیحی، مرزبندی میان علم و دین را در قالب اصطلاح دین حداقلی در برابر دین حداکثری دنبال کرده‌اند. منظور از این تقسیم‌بندی پاسخ به این پرسش است که آیا دین به همه مسائل زندگی انسان می‌پردازد تا حداکثری باشد، یا به بخشی کوچک و محدود آن قناعت می‌کند تا حداقلی باشد. ایشان معتقدند: فالان به دین حداکثری بسر این باورند که در هر زمینه‌ای دین بهترین و عمیق‌ترین حرف را زده است حتی اگر به مسائل بهداشتی، کشاورزی یا فضاوردی مربوط باشد. در مقابل کسانی که فقط در اموری خاص به دین چشم دارند و حتی در همین امور نیز حرف دین را حاوی ابتدایی‌ترین و ضعیف‌ترین مرتبه ممکن در آن مسئله به حساب می‌آورند، طرفدار دین حداقلی‌اند. بعضی طرفداران این گرایش برای نفی دین حداکثری و اثبات دین حداقلی چنین استدلال می‌کنند که اگر قرار باشد بر آوردن همه نیازهای خود را از دین بخواهیم، باید دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها را تعطیل کرده به گوشه کتابخانه‌ها برویم و پاسخ همه پرسش‌ها را در قرآن و روایات



بر اساس این نظر به عقل، حس و خیال، ابزارهای اصلی همه معارف بشری فرض شده‌اند که حتی در موضوعات و مسائل دینی هم به شناخت‌هایی بر تر می‌یابند. بنابر این هیچ حوزه اختصاصی برای دین باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر دین حق ندارد در مورد مسائل عقلی، تجربی یا هنری قضاوتی داشته باشد و مجموع این دو مطلب به معنای عدم نیاز به دین است

جست‌وجو کنیم و از آنجا که در قرآن و روایات همه مطالب بیان نشده و دین چنین مسائلی را پاسخ نداده است پس دین حداکثری نیست بلکه حداقلی است. حداقلی بودن دین از نظر ایشان به این معناست که قلمرو دین جایی است که نه عقل توان اظهار نظر دارد و نه علم تجربی و نه هنر.

■ نقد نظریه سوم

این نظر هم به دلایل متعدد درست نیست از جمله آنکه چنین نگاهی به دین به معنای نفی دین است. چرا که بر اساس این نظریه عقل، حس و خیال، ابزارهای اصلی همه معارف بشری فرض شده‌اند که حتی در موضوعات و مسائل دینی هم به شناخت‌هایی بر تر از آنچه در دین آمده، دست می‌یابند. بنابر این هیچ حوزه اختصاصی برای دین باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر دین حق ندارد در مورد مسائل عقلی، تجربی یا هنری قضاوتی داشته باشد و مجموع این دو مطلب به معنای عدم نیاز به دین است.

به علاوه نگاه حداکثری به معنایی که مطرح شده است مورد قبول ما هم نیست و این انتظار که پاسخ هر سؤالی را از میان متون دینی بیابیم و برای هر مضل اجتماعی نسخه‌ای ویژه و آماده از قرآن و حدیث دریافت نماییم، نگرشی غیرواقع‌بینانه، عوامانه و ساده‌اندیشانه است ولی لازمه نفی این مطلب اقتادن در چاه «دین حداقلی» نیست. تقسیم دین به حداقلی و حداکثری یک تقسیم عقلی ثنائی

تنظیم‌کننده: محمد زند